

بازجویی از مرحوم خلیل طهماسبی*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت‌نشست [خلیل طهماسبی]

<http://www.chebayadkard.com>

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

من به خود را معرفی نمائید.

ج - اسم عبدالله، شغل نجار، اسم پدرم موحد، شهرت رستگار، اهل تهران، در مسافرخانه‌ها می‌خوابم منزل معینی ندارم، سن ۲۶ سال دارم، اهل و عیال ندارم، پدر ندارم، مادر دارم، برادر دارم، اسامی آنها را نمی‌گویم زیرا آنها [را] آورده به شهرنو می‌فرستید، شناسنامه ندارم، سواد جزئی دارم برای امضاء کردن، من فعلاً حالی ندارم از من سئوالات می‌کنید، امضاء.

س - چگونه شما را گرفتند [؟]

ج - جماعت فرار می‌کردند، مرا در بین مردم گرفتند، چون آن خائن را کشتند، خائن دیگر را هم خواهند کشت، امضاء.

س - قصد از خائن که گفتید چه بود [؟]

ج - اشخاصی که به دین مبین اسلام خیانت کرده‌اند و خواهند کرد و به دین مبین اسلام خیانت می‌کنند، ریشه اسلام را زده‌اند، امضاء.

س - مقصود از خائن... که بود [؟]

ج - تمام آنها خائن هستند، اگر شما به آنها کمک کنید شما هم خائن هستید، خائن... و دین ما، ناموس ما خیانت کرده‌اید، امضاء.

س - امروز صبح چه ساعت از منزل خارج شدید [؟]

ج - منزل نبودم، امضاء.

س - کجا بودی [؟]

ج - در مسجد سلطانی، امضاء. <http://www.chebayadkard.com>

س - شب کجا خوابیده بودی [؟]

ج - در کوچه خوابیده بودم، امضاء.

س - در کدام کوچه [؟]

ج - در کوچه خدا، و آن کوچه‌هایی که ملک خدا، و در همان کوچه‌هایی که یک عده مردم را از بین می‌برند، در همان کوچه‌هایی [که] آنها همیشه راه می‌روند، و شبها... ها راه می‌روند، و فقرا را زنده می‌گذارند، و بناموس مردم و فقرا ترحم نمی‌کنند، به یتیمان ترحمی ندارند، امضاء.

س - برای چه کاری به مسجد سلطانی رفتید [؟]

ج - برای تماشا، امضاء.

س - چه تماشا [؟]

ج - در روزنامه اطلاعات دیدم که فردا ختم یکی از بزرگان علمای اسلام است، امضاء.

س - تنها بودی [؟]

ج - تنها بودم، امضاء.

س - رفیقت که همراهت بود کجا بود [؟]

ج - رفیق نداشتم، امضاء.

س - چه قضیه در مسجد سلطانی روی داد که شما را گرفتند [؟]

ج - من دیدم مردم فرار می‌کنند، و صدای تقی بلند شد و مرا هم گرفتند، امضاء.

س - در موقعی که صدای تقی بلند شد شما کجا بودید [؟]

ج - من در محوطه مسجد بودم، امضاء.

س - کدام محوطه [؟]

ج - همان اواسط مسجد، امضاء.

س - چه شد در موقعی که بقول شما مردم فرار می کردند چه شد که شما را

گرفتند [؟]

ج - چه عرض کنم، امضاء.

س - همراه شما موقعی که دستگیر شدید کاردی و یا چیزی داشتید یا خیر [؟]

ج - نخیر قربان چیزی نداشتم، امضاء.

س - مطابق گزارش مأمورین انتظامی موقعی که شما را دستگیر کرده اند یک

کارد و یک قرآن همراه داشتید، کارد را برای چه منظوری همراه داشتید [؟]

ج - کارد نداشتم، مملکتی که ناموس ندارد، اشکالی ندارد که کاردی توی

جیب یک مسلمانی بگذارند، امضاء.

س - اسلحه هم همراه داشتید [؟] <http://www.chebayadkard.com>

ج - هیچ چیز نداشتم، امضاء.

س - شما جزء کدام احزاب هستید [؟]

ج - جزء هیچ حزبی نیستم جزء ملما [نا] ن و شیعه اثنی عشری هستم،

امضاء.

س - در موقعی که آقای رزم آرا وارد مسجد شد او را دیدید یا نه [؟]

ج - بنده اصلاً او را نمی شناختم، امضاء.

س - پس چرا ممت او حمله کردید [؟]

ج - کی حمله کرده، امضاء.

س - شما

ج - دروغ می گوئید، امضاء.

س - شما را بلافاصله در همان موقع دستگیر کردند، چطور شما را دستگیر

کردند [؟]

ج - توی بازار گرفتند، چه می دانم، امضاء.

س - شما اول اظهار کردید که شما را در اواسط مسجد دستگیر کردند، چطور

شد حال می گوئید توی بازار دستگیر کرده اند [؟]

ج - من می گویم بنده را در بازار گرفته اند، من می گویم یا می گویند من نگفته ام
مرا در حیاط مسجد گرفته اند، امضاء.

[سؤال از مصطفی پازوکی]

س - سؤال - و اسلحه [ای] را که به شما ارائه می دهم آیا همین اسلحه است
یا خیر، از مصطفی سؤال می شود.

ج - بلی دیدم همان است که قبلاً علائم آن را دیده بودم، امضاء.

س - ذیل این اظهار خود را امضاء می کنید [؟]

ج - بلی امضاء می کنم، امضاء.

س - بلافاصله رسید آقای پارس پور دادیار دادسرای تهران، آدرس منزل شما
کجاست [؟] عبدالله جواب می گوید:

ج - البته با خشونت و لحن بلند، من آدرس منزل خودم را نخواهم گفت و شما
مثل او... هستید، امضاء.

ج - بلافاصله از الله یار جلیوند بازجویی و با عبدالله مواجهه داده می شود.

س - شما این شخص را [که] در دست راست شما نشسته است می شناسید یا
خیر (اشاره به عبدالله پسر موحد) [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

ج - بلی می شناسم، امضاء.

س - از کجا می شناسید [؟]

ج - توی مسجد از راهرو خارج شدیم به اندازه پانزده قدم آمدیم توی حیاط، این
آقا (اشاره به عبدالله) از طرف راست پشت یک پامپان پرید وسط ما، اسلحه هم دستش
حاضر بود، و تا پرید مجال نداد از پشت گردن نخست وزیر یک تیر زد، تا تیر دومی را
که آمد خالی بکند، بنده گرفتم، ولی تیر دومی هم خالی شد، نفهمیدم تیر خورد یا نه،
بنده این را گرفتم که خورد زمین، دست بنده هم بالا بود، رفیق من و مصطفی پازوکی
اسلحه را از دستش گرفت، و دیگر ما نفهمیدیم، دیدیم مردم و پامپان [ها] ریختند و بنا
کردند ما را زدن، و ما این را دادیم دست تیمار دانشپور، این شخص را [اشاره به
عبدالله] برداشت برد، و ما را هم کتک، باتون^۵ و توی سری زنان از مسجد آوردند بیرون،
اسلحه [ای] که پهلوی من بوده پامپان ۹۸۶ از دستم گرفت، ما را انداختند توی ماشین

۵ در متن: باطون.

جیب و آوردند به شهر باتی، امضاء.

س - اسلحه به شما نشان داده می شود می شناسید یا خیر [؟]

ج - نه قربان بنده اسلحه را ندیدم، امضاء.

س - شخص دستگیر شده کیست و خالی کننده تیرچه کسی بوده است [؟]

ج - همین شخص حاضر است که این جا نشسته است و اشاره به طرف (عبدالله موحد) نمود، امضاء.

س - مواجهه بین عبدالله موحد و اللهیار جلیوند بلافاصله شروع می شود.

ج - آقای عبدالله موحد اظهارات این شخص را شنیدید چه می گوئید [؟]

ج - قبول ندارم، امضاء.

س - خطاب به متهم، جلیوند را می شناسید [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - چرا این نسبت را بتو می دهند [؟]

ج - عرض کردم مردم امروز خصوصاً دسته [ای] هستند که برای تنها حقوق اضافه ناموس خود را گرو می گذارند، امضاء.

س - آیا سابقه کدورتی بین شما و اللهیار جلیوند بوده است یا خیر [؟]

ج - خیر کدورتی نداشتیم، امضاء.

س - هیچ مسلمانی حاضر نمی شود نسبت قتل به کسی بدهد.

ج - اگر مسلمان باشد، امضاء.

س - این شخص را در مسجد شاه دیدید یا خیر [؟]

ج - خیر، امضاء.

س - شما خدمت نظام انجام داده اید یا خیر [؟]

ج - کدام نظام [؟]، امضاء.

س - نظام وظیفه.

ج - نظام وظیفه غیر از اسلام نداریم، امضاء.

س - تیراندازی را در اسلام یاد گرفته اید [؟]

ج - تیراندازی بلد نیستیم، امضاء.

س - این قضیه که اظهار کردید آقای اللهیار جلیلونند در کدام نقطه مسجد واقع شده بود [؟]

ج - دست راست مسجد و بغل حوض واقع شده و البته نرسیده به حوض، امضاء.

س - در موقعی که صدای تیر بلند شده شما کدام طرف نخست وزیر بودید [؟]
ج - (به متهم در این موقع تعارف چائی شد با عصبانیت اظهار کرد ما کتکمان را خورده ایم، شما بخورید) می‌گزار هم می‌کشید، (خیر شما بکشید). آقای اللهیار جلیلونند پاسخ دادند سمت دست چپش بودم، به اندازه یک متر و نیم فاصله داشتم، امضاء.
س - آقای اللهیار جلیلونند، سمت دست چپ غیر از شما مأمور دیگری هم بود یا خیر [؟]

ج - نه خیر نبود، ولی افسر و تیمسار دانشپور و پاسبان و غیره بودند، امضاء.
س - موقعی که به همان نقطه را که کنار حوض باشد آقای نخست وزیر رسیدند، آیا اشخاص دیگری هم بودند [؟]

ج - در وسط کسی نبود، ولی سمت راست و دست چپ جمعیت زیادی بود، امضاء.

س - در موقعی که صدای تیر را شما شنیدید، آیا ایشان را در وسط جمعیت دیدید اینکه آمده بود خود را به پشت نخست وزیر رسانده بود که شما دیدید [؟]

ج - از وسط جمعیت دست راست پرید به وسط، و از فاصله یک متر و نیم فوراً اسلحه [ای] که در دست داشت و تفهیمدم چه نوع اسلحه [ای] بود، رفیقم از دستش گرفت، از پشت سر به نخست وزیر شلیک کرد، امضاء.

س - رفیق شما کی بود که اسلحه را از دست عبدالله موحد گرفت [؟]

ج - مصطفی پازوکی بود، امضاء.

س - به جلونخست وزیر عبدالله پرید یا به عقب نخست وزیر [؟]

ج - به عقب نخست وزیر، بین ما و او پرید، و شلیک کرد، امضاء.

س - به محض اینکه صدای اولین تیر بلند شد و فاصله عبدالله و نخست وزیر

ج - تقریباً یک متر و نیم، امضاء.

س - این فاصله تا شلیک آخرین تیر حفظ شد یا نه [؟]

ج - در این موقع آقای مهدوی باز پرس شعبه اول دادسرا وارد اطاق آقای بهرامی ریاست آگاهی شدند، و آقای اللهیار جلیلود به سوال آقای صفوی باز پرس شعبه ۴ چنین جواب دادند که:

ج - تیراولی که خالی شد به اندازه یک متر و نیم بود، و در این موقع که من او را گرفتم و کشیدم مختصری عقب، و اسلحه دست او حاضر بود، تیر دومی را هم شلیک کرد و نفهمیدم آیا به نخست وزیر اصابت کرد یا خیر، امضاء.

س - سوال از آقای عبدالله موحد.

س - این آخرین اظهارات اللهیار جلیلود که در سمت چپ شما نشسته است شنیدید یا خیر، چه می‌گویند [؟]

ج - بلی شنیدم، دروغ می‌گویند، امضاء.

س - چرا دروغ می‌گویند [؟] <http://www.chebayadkard.com>

ج - برای اینکه در این مملکت مردم اصلاً دین ندارند، حقایق اسلام را زیر پا گذاشته، و از این جهت اشکالی ندارد دروغ بگویند (با صدای بلند اظهارات را ادامه داد)، امضاء.

س - اظهارات خودتان را قرائت و تصدیق نمائید. [؟]

ج - امضاء می‌کنم با دست چپم، امضاء.

س - آیا بوسیله دست راست نمی‌توانید امضاء کنید [؟]

ج - خیر نمی‌توانم چون بلد نیستم، امضاء.

بلافاصله در اداره آگاهی، اطاق آقای رئیس آگاهی حاضر و ملاحظه شد از عبدالله نام که سر [و] صورتش خونین است با حضور آقای صفوی و آقایان دادیاران مأمور شهربانی، آقای پارسی‌پور، آقای امیر حمزه آقای زمانیان سردادیار و از شخص آقای رئیس آگاهی و ربیعی و آقای بحر العلوم کارمندان آگاهی تحقیقات می‌کردند، و پس از ورود این جانب نیز تقریباً چند فقره سوال از متهم شد که در اوراق بازجویی منعکس است، باز پرس شعبه اول، امضاء.

و از آقای لطیف [طاهرنی] مأمور کار آگاهی که محافظ نخست وزیر بوده است

اس ۱ - خود را معرفی کن [؟]

ج - اسم من لطیف، فرزند عزیز، شهرت طاهونی، شغل سرپاسبان ۳، مأمور کارآگاهی و مأمور ویژه تخت وزیری، ساکن خیابان نازی آباد روبروی کارخانه سیلو، منزل شخصی، نمره ندارد، عیال و اولاد دارم، سواد دارم، شماره شناسنامه ۲۵۳۷۸ صادره از اردبیل، امضاء.

س - جریان تیراندازی به تخت وزیر را کاملاً شرح دهید.

ج - ما، یعنی من و جلیلود و پازوکی ساعت ۷ یا هشت سر خدمت در دفتر تخت وزیر حاضر شدیم، مشغول انجام وظیفه بودیم. در ساعت تقریباً ۹ آقای تخت وزیر به اداره تشریف آوردند، بعد از چند دقیقه رفیق ما پازوکی اطلاع داد که حاضر باشیم که آقای تخت وزیر می خواهد برود مسجد. ما هم خودمان را حاضر کردیم. ماشین اداره را به رانندگی مرتضی شوهر سوار شدیم، پشت تخت وزیر حرکت کردیم، و تخت وزیر هم با وزیر کار در یک ماشین نشسته بودند، که ماشین آنها جلو و ماشین ما در عقب، رفتیم تا رسیدیم به در مسجد شاه، آنها پیاده شدند و ما هم پیاده شدیم. آقای تخت وزیر در سمت چپ وزیر کار حرکت کردند از پله ها بروند پائین، بنده بفاصله دو قدم در عقب تخت وزیر بودم، الله یار جلیلود در سمت راست و مصطفی پازوکی در سمت چپ، البته دو قدم عقب تر می رفتم از پله پائین، از پله ها رفتم، از جلو خان هم رد شدیم، و دالان را هم طی کردیم، و از دالان دست راست وارد حیاط مسجد شدیم. در حیاط مسجد مردم و جماعت زیاد بود، و از دو طرف صف کشیده بودند و بهر دو قدم هم پاسبان بود. ما به اندازه ده یا پانزده قدمی طی کردیم، در وسط این دو صف یک مرتبه من ملتفت شدم که صدای تیر بلند شد، و البته صدای تیر خیلی خفیف بود، بعد از شلیک چند تیر بنده سرم را برگرداندم بطرف راست، این شخص حاضر را که می گوید عبدالله موحد است بغل دستم دیدم، بفاصله یک قدم، که اسلحه در دست دارد، دید که من برگشتم بطرفش، زد از من بیافتد جلو، من دست چپ خودم را انداختم بزیر گلویش، با دست راست دستش را گرفتم تکان دادم که اسلحه افتاد زمین، و من با اسلحه خودم چند ضربه به سر مشارالیه زدم تا بی حس شود. در این بین یک ضربه سختی به سرم خورد، نسبتاً بی حال شدم، تا پاسبانها این شخص حاضر را از دست من گرفتند،

یعنی عبدالله را، و چون رفقای دیگر من هم با من بودند، و هر سه در یک جا بودیم، پاسبانها شروع کردند ما را زدن، و اسلحه های ما را هم گرفتند، یعنی من اسلحه خودم را دادم به یک سر پاسبان که آوردند آگاهی، و نخست وزیر هم به محض بلند شدن صدای تیرها که پشت سرهم بلافاصله شلیک می شد افتاد زمین، ولی دیگر من صدائی و ناله [ای] از ایشان نشیدم، امضاء.

س - این شخصی را که گرفتن، و اسلحه در دستش بود چقدر با نخست وزیر فاصله داشت [؟]

ج - تقریباً سه قدم فاصله داشت، و من این را یعنی عبدالله موحد را در سمت راست خودم دیدم، که اسلحه کوچکی بود که دستش (در این موقع عین اسلحه مکشوفه به این شخص ارائه، و از او سؤال شد [شد] آیا اسلحه [ای] که از دست عبدالله موحد گرفتن همین اسلحه بوده یا نه، مشارالیه اظهار داشت همین اسلحه بود که من از دست عبدالله افتاد زمین) اسلحه مذکور عبارت است از یک قبضه هفت تیر نشان بلژیکی (براونینگ) به شماره ۷۸۱ (۲۸) (توضیحاً اینکه بین رقم ۸ و ۷ که پرانتز گذارده شد عدد دیگری است، به نسبت تصرفی که در یک شده است فعلاً تشخیص داده نشد) و نیز پوکه فشنگ هم در لوله یعنی بین مخزن و لوله گیر کرده است، و بشرح مذکور او [را] دستگیر کردم، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س - در موقع حمله او شما توجه داشتید که از پهلو حمله کرد یا از جلو و یا عقب، و توجه شما به حمله او بر اثر مشاهده وضعیت بوده یا صدای تیر شما را متوجه کرد [؟]

ج - من توجه نداشتم که از کدام طرف حمله کرد، لیکن چون من از عقب نخست وزیر می رفتم که این شخص را بعد از صدای سه یا چهار تیر که صدای آنها خیلی خفیف بود، مثل اینکه تفنگ خفیفی خالی شود، همانطور صدا داد، و در اثر [صدا؟] من حمله کردم و گلولی او را گرفتم، امضاء.

س - رفقا و همراهان شما در این موقع در چه فاصله بودند [؟]

ج - آنها هم دو یا سه قدم فاصله از نخست وزیر داشتند، امضاء.

س - آثار اصابت گلوله ها در نخست وزیر چه بود، یعنی بعد از شنیدن صداها آیا به اراده می رفت یا نه، و این چند تا و هدفش کجا بوده است [؟]

ج - من متوجه هدف گلوله ها نشدم، ولی دیدم همینکه من این عبدالله موحد را گرفتم، نخست وزیر همانجا افتاد بروی خود بزمن، امضاء.

س - لباس شما بطوری که گفتید لباس سویل بود، آیا دو نفر رفیق شما هم همین لباس را داشتند یا لباس دیگری [؟]

ج - آنها هم در لباس سویل مثل [من] بودند، امضاء.

س - وقتی که آقای نخست وزیر افتاد، متوجه شدید که اشخاص ایشان را بلند کردند، هم چنین در موقعی که شما عبدالله را گرفته بودید، آیا کسانی بوده اند که به حمایت از او وارد شده و شما را مورد ضرب قرار داده و امکان فرار او بوده باشند [؟]

ج - من متوجه نشدم، چون لباس ما سویل بود، پاسبانها ما را هم مورد ضرب قرار می دادند، بتصور اینکه ما هم جزء و دستیار قاتل بوده ایم، و نیز متوجه نشدم که نخست وزیر را چه شخصی بلند کرد، امضاء.

[سؤال از خلیل طهماسبی]

س - از متهم، تو متهمی به قتل نخست وزیر ایران، یعنی سپهبد رزم آرا، اینک تبصره ماده ۱۱۵ بتوفهیم می شود دفاعی از خود داری [؟]

ج - فعلاً مرا بی خودی گرفته و آوردند اینجا، من کاری ندارم، و فعلاً حرف نمی توانم بزنم، امضاء.

باز پرس برای بیم تبانی و اهمیت جرم و جلوگیری از فرار و تبانی عبدالله موحد متهم، قرار بازداشت موقت درباره مشارالیه صادر و اعلام می دارد.

باز پرس شعبه اول تهران، مهدوی

امضاء ۲۹/۱۲/۱۶

موافقست دارد. دادستان خستو.

امضاء ۲۹/۱۲/۱۶

قرار به متهم ابلاغ شد.

امضاء خلیل طهماسبی

<http://www.chebayadkard.com>

اعلامیه فهیم الملک (وزیر مشاور در کابینه رزم آرا) پس از قتل رئیس دولت

اعلامیه هیئت دولت

روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ ساعت ده و چهل دقیقه هنگامیکه جناب آقای نخست وزیر برای شرکت در مجلس ختم آیه الله فیض به مسجد سلطانی می رفتند مورد حمله یکنفر قرار گرفته و مقتول شد.

هیئت دولت تحت سرپرستی اینجناب انجام وظیفه خواهد کرد. فرمانداران و استانداران و سایر مأمورین دولت در ولایات باید با کمال قدرت انجام وظیفه کنند.
خلیل فهیمی

<http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از اسمعیل میرزائی *

نام بازجو: [] مهدی کیانیپور

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست اسمعیل میرزائی پاسبان شماره ۱۳۶۳

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

س - خود را معرفی نمائید.

ج - اسمعیل فرزند عباسعلی شهرت میرزائی [] شماره شناسنامه ۵۰۲ صادره از بخش ۴ ساکن بخش ۵ خیابان خانی آباد کوچه حاجی ابوالقاسم حمامی منزل حبیب الله کارمند راه آهن [] شغل سابقاً کفاش [] فعلاً پاسبان نیروی احتیاط می باشم [] عیال [] اولاد دارم [] سواد دارم [] تبعه ایران هستم [] مسلمان هستم [] من ۲۹ ساله [] امضاء [] .

س - چه مدت است که وارد خدمت شهربانی شده اید [] ؟

ج - تقریباً شش ماه است وارد خدمت شهربانی شده ام [] ، امضاء [] .

س - حال فعلاً در کجای شهربانی خدمت می کنید [] ؟

ج - در نیروی احتیاط مشغول خدمت می باشم [] ، امضاء [] .

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحه ۳۳۱ پرونده.

س - دیروز از قسمت خود چه مأموریتی داشتید شرح دهید [؟]

ج - چون در مسجد شاه ختم بود به آنجا اعزام شدیم و بنده روی پله های مسجد ایستاده بودم [،] امضاء [.]

س - موقعی که در محل مأموریت خود بودید آنچه را که مشاهده کرده و شنیده اید شرح دهید [؟]

ج - بنده در روی پله های مسجد شاه ایستاده بودم [،] یک موقع دیدم مردم از توی مسجد فرار می کنند [.] یک افسر درجه دار سروان به بنده گفت برو در توی مسجد به بین چه خبر است [.]

بنده یا عجله آمدم دیدم یک طرف شلوغ می باشد [،] خود را رساندم جلو [،] دیدم یک نفر را گرفته و می گویند این قاتل می باشد [.] چون خود را حاضر نمودم برای کمک [،] رفتم جلو [،] دیگر نفهمیدم چه کس یا چه چیزی دست مرا مجروح نمود [.] این بود جریان و بعداً با ستوان یکم صوفی یک نفر دیگر را گرفتیم و آوردیم در کلاتری [،] امضاء [.]

س - شما در موقع تیراندازی در مسجد بودید [؟]

ج - نه خیر [،] امضاء [.]

س - شما ضارب را در موقع عمل دیدید [؟]

ج - عرض کردم فقط [دیدم] مردم از توی مسجد فرار می کنند [،] یک نفر افسر شهربانی به من گفت برو به بین چه خبر است [،] که بنده رفتم این طور شد که در بالا گفتم مشاهده کردم [،] امضاء [.]

س - شما صدای تیری شنیدید [؟]

ج - نه خیر [،] امضاء [.]

<http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از سر پاسبان محمد بیات *

نام بازجو: [] مهدی کیانپور

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست سر پاسبان محمد بیات مأمور کلاتتری ۸

تاریخ ۲۹/۱۲/۱۷

س - خود را معرفی [نمائید].

ج - سر پاسبان محمد بیات فرزند حاجی خان [] شماره شناسنامه

نمی دانم [] صادره از تهران بخش ۵ ساکن ناحیه چهارباغ معیر منزل شخصی [] عیال

[] اولاد دارم [] سواد دارم [] شغل سر پاسبان کلاتتری ۸ بخش بازار [] تبعه ایران

هستم [] مسلمان هستم [] ۶۰ ساله [] امضاء []

س - چند سال است در شهربانی خدمت می کنید []

ج - مدت بیست سال است در شهربانی خدمت می کنم [] امضاء []

س - چند وقت است که مأمور کلاتتری ۸ می باشید []

ج - چهارپنج سال می باشد [] امضاء []

س - دیروز محل مأموریت شما کجا بوده [] جریان را آنچه اتفاق افتاده و

مشاهده نمودید شرح دهید []

ج - دیروز ساعت ۹ صبح مأمور ختم مسجد شاه بودم [] ده نفر پاسبان مسئول

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحات ۳۳۴ و ۳۳۵

انتظامات جلو خان بزرگ مسجد شاه بود [ید] م [.] ساعت ده دقیقه به یازده مانده آقای نخست وزیر تشریف آوردند [،] رفتند توی مسجد [،] دوسه دقیقه کشید صدای سه تیر آمد [،] بنده دیدم مردم همه فرار می کنند [،] بنده رفتم تو [،] دیدم پاسبان فتح علی بیگی پاسبان شماره ۲۵۷ [،] جواد دادخواه ۱۸۹۷ [،] قدرت الله ۸۶۰ [و] صفری ۲۳۹ یک نفر را با یک عده از آموزشگاه نیروی احتیاط که اسم و شماره آنها را نمی دانم [،] یک نفر را گرفته اند [،] اظهار می کنند که این قاتل است و یک هفت تیر کهنه در دست شخصی که دستگیر کرده بودند می باشد [.] بنده به آنها همراهی کرده فتحعلی بیگی و قدرت الله که شماره آن ۸۶۰ بود هفت تیر را گرفته [،] و بنده از دست پاسبان هفت تیر را گرفتم [،] بعد نفهمیدم جمعیت زیاد بود چه طور شد [،] بعد مردم را متفرق کرده مواظب نعش با یک عده پاسبان مواظبت می کردیم و مردم را متفرق می نمودیم [.]

بعد از متفرق شدن مردم علی مردان پاسبان شماره ۱۳۴۸ در همانجا که پائین جنازه بود و یک پوکه فشنگ پیدا کرد و به بنده داد [،] پوکه دست بنده بود [،] هفت تیر هم توی بغل بنده [.] من [به] سرگرد محبوبی که رئیس انتظامات بود را پرت داده [،] فرمودند هفت تیر را با پوکه بده به من [،] من هم تقدیم کردم [.]

چون دیروز این عملیات [و] جنازه را دیدم حالم تغییر کرد [،] و از حال طبیعی خارج و گزارش که دادم اسم این پاسبانها را ذکر نکردم و یک تحقیقاتی از بنده [،] و در آنجا هم اسم آنها را ذکر ننمودم [،] این بود جریان [،] امضاء [.]

س - شما دیدید چه کسی به نخست وزیر تیراندازی نمود [؟]

ج - بنده چون بیرون بودم صدای تیر را بیرون شنیدم [،] و وقتی مشاهده کردم مردم فرار می کنند من هم آمدم توی مسجد و این جریان را دیدم [،] امضاء [.]

<http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از اسدالله فرخنده کلام*

نام بازجو: پشت مشهد

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

س - خود را معرفی نمائید.

ج - اسم اسدالله فرزند محمد شهرت فرخنده کلام، شغل سر پاسبان ۳، مأمور آموزشگاه شهربانی، اهل تهران، ساکن مه راه شیخان، منزل کوچه اول درب اول، زن و فرزند دارم، سواد دارم ۲۲ ساله، امضاء.

س - روز گذشته چه خدمتی داشتید [؟]

ج - روز گذشته ساعت ۸ با ۵۰ نفر کارآموز پاسبانی بسرپرستی این جانب بشهربانی اعزام شدیم، و از شهربانی توسط افسر نگهبان نیروی احتیاط ما را بجلوی مسجد شاه برای ختم حاضر نمودند، بدستور سرهنگ کلانتر بخش ۸، ما را بطور زنجیر از درب ورودی حیاط تا انتهای مجلس ختم در دو صف نگاهداشتند، و بنده اول صف و نزدیک درب ورودی حیاط بودم، ابتداء رئیس شهربانی آمد و بعد نخست وزیر با عده [ای] وارد شدند. چهل الی پنجاه قدم که وارد محوطه شدند، بنده متوجه شدم صدای سه گلوله پی در پی شلیک شد، و بفوریت خودم را رساندم دیدم یکی از کارآگاهانی که سمت راست نخست وزیر بود، با قبضه اسلحه کمری ضربه محکمی بسر ضارب زد که ضارب بزمین خورد و سرش شکست، و من به کارآموزها دستور دادم دور او را احاطه کردند، و ضارب دست به جیب خود برد و کارد بزرگی بیرون آورد و به پاسبانها حمله کرد و یکی از کارآموزها طرف چپ سرش با کارد مجروح گردیده و ضارب فرار کرد، از درب خروجی که وارد بازار بزازها می شود فرار کرد، چون کارد در دست داشت

هیچ کس جلوی او را نمی‌گرفت، و بدنبال او این‌جانب و حیدری و دو نفر دیگر از کارآموزان در میان بازار نزدیک زرگرها من از عقب سر او را گرفتم و توسط سه تا کارآموز او را به کلانتری ۸ جلب کردیم. در کلانتری ۸ در بازار فریاد می‌زد [:] زنده باد اسلام و باید خائنین از بین بروند، و من جایم در بهشت است.

در کلانتری با حضور افسر نگهبان و سرگرد... قاتل بازدید و در جیب او همان کاردی که حمله کرده بود بدست آمد و یک شیشه عطر و یک قرآن کوچک بغلی، و یک کاغذ بود که آن کاغذ را من تحویل افسر نگهبان دادم، امضاء.

س - شما ضارب را از کجا شناختید، یعنی می‌دانید شخص دستگیر شده ضارب است، آیا عمل او را به چشم دیده‌اید [؟]

ج - به محض شنیدن صدای تیر اول من سر خود را به طرف صدا برگردانده دیدم همین شخص دستگیر شده اسلحه در دست داشت و دو تیر دیگر بطرف نخست‌وزیر شلیک کرد، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س - اسلحه ضارب چه شد و چه نوع بود [؟]

ج - من متوجه نشدم اسلحه او چگونه شد، امضاء.

س - غیر از این شخص دیگری هم دستگیر شده است [؟]

ج - دو نفر دیگر هم دستگیر شدند که معلوم شد مأمور سوئیل بودند، امضاء.

س - شما متوجه نشدید ضارب از کجا خود را پشت سر نخست‌وزیر رساند [؟]

ج - خیر من متوجه نشدم، امضاء.

س - آیا غیر از ضارب که برای فرار خود تلاش می‌کرد، اشخاص دیگری هم بودند که [به] ضارب در فرار کمک نمایند [؟].

ج - خیر، کسی را ندیدیم، امضاء.

س - ضارب در چه حالی شلیک می‌کرد و در کدام قسمت نخست‌وزیر بود و آیا بالای بلندی ایستاده بود یا در صحن حیاط قرار داشت [؟]

ج - ضارب یکقدم فاصله در پشت سر نخست‌وزیر قدری به راست، در صحن حیاط ایستاده بود، امضاء.

س - اظهارات خود را گواهی نمائید.

ج - امضاء می‌کنم، امضاء.

متن بازجویی از غلامحسین حیدری*

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست غلامحسین حیدری

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

س - خود را معرفی نمایند.

ج - اسم غلامحسین فرزند مرتضی شهرت حیدری، شغل پاسبان کارآموز آموزشگاه شهربانی، اهل توپسرکان، ساکن امامیه، خیابان کهن، منزل حاجی ابراهیم ذغال فروش، زن [و] فرزند دارم، سواد دارم، ۲۶ ساله، امضاء.

س - چند وقت است داخل شده اید [؟]

ج - قریب هفت ماه، امضاء.

س - روز گذشته چه خدمتی داشتید [؟]

ج - دیروز بنده بمنیت پنجاه نفر پاسبان کارآموز دیگر از آموزشگاه به شهربانی، و از طرف افسر نگهبان نیروی احتیاط به مسجد سلطانی جهت حفظ انتظامات مجلس ختم اعزام شدیم. در داخل صحن حیاط به خط زنجیر دو صف ایستاده بودیم، و بنده نفر اول خط و نزدیک درب ورودی در حیاط جنب دالان ایستاده بودم. تقریباً ساعت ۱۰/۳۰ بود آقای نخست وزیر به اتفاق چند نفر داخل مسجد شدند، بنده پس از ادای

<http://www.chebayadkard.com>

• صفحات ۴۲ و ۴۳ پرونده.

احترام، چند قدم که از بنده رد شدند صدای تیر شنیدم، و وقتی جهت دستگیری تیرانداز پیش رفتم مشاهده کردم عده [ای] پاسبان کارآموز یک نفر را دوره کرده و جدیت در دستگیری او دارند، آن شخص با کارد به کارآموزان حمله نمود و موفق به فرار شد، و چون فرار او ارتکاب جرمش را مسلم می‌کرد و جرم مشهود بود بنده باتفاق سرپاسبان ۳ فرخنده کلام و کارآموز فریدون محمدی با کارد قاتل مضروب و لب خود بنده هدف کارد قرار گرفت، ولی به بدنم اصابت نکرد. بین راه قاتل تلاش می‌کرد که فرار نماید، ولی مشاهده نشد کسی به او کمک نماید، و مرتباً فریاد می‌کرد: [زنده باد اسلام، و می‌گفت:] ما هزارها نفر هستیم و ریشه... و خیانت به مملکت را خواهیم کند. پس از ورود به کلانتری، بازدید شد یک کارد و یک جلد قرآن کوچک بغلی و یک شیشه عطر و یک کاغذ سربسته با خود داشت که از جیبش خارج و به افسر نگهبان تحویل شد، و گزارش امر توسط سرپاسبان فرخنده کلام به افسر نگهبان کلانتری بخش ۸ تقدیم گردید، و قاتل خود را در کلانتری عبدالله فرزند موحد معرفی نمود، امضاء.

س - شما یا محل شلیک گلوله چقدر فاصله داشتید [؟]

ج - تقریباً پنج قدم، امضاء.

س - شما از کجا می‌دانید شخص دستگیر شده قاتل است، آیا عمل او را با

چشم دیدید [؟]

ج - من به چشم تیراندازی او را ندیدم، ولی همین حمله با کارد بطرف

پاسبانان، و فرار او دلیل جرم او می‌باشد که مشهود بود، امضاء.

س - آیا شما اسلحه ضارب را دیدید [؟]

ج - خیر ندیدم، امضاء. <http://www.chebayadkard.com>

س - شما متوجه نشدید ضارب قبل از اقدام به تیراندازی به طرف جناب آقای

نخست وزیر در چه نقطه [ای] ایستاده بود [؟]

ج - خیر من متوجه نشدم، امضاء.

س - آیا هنگام دستگیری یعنی موقعی که شما ضارب را در بازار زرگرها

دستگیر نمودید مجروح بود [؟]

ج - بله سرش مجروح بود و صورتش خونی بود، امضاء.

س - شما که در محل واقعه بودید متوجه نشدید سر ضارب چگونه مجروح

ج - می‌گویند کارآگاه محافظ نخست‌وزیر با قیصه اسلحه زده ولی من قبضه اسلحه زدن را ندیدم، اما دیدم یاسبانی با باتون^۹ در مسجد بر او زد، امضاء.

س - آیا هم اکنون اگر ضارب دستگیر شده را به پیشید می‌شناسید [؟]

ج - بلی.

س - اظهارات خود را چگونه گواهی می‌نمائید [؟]

ج - امضاء می‌کنم، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از عبدالحسین محمد رحیمی *

نام بازجو: ربیعی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست عبدالحسین محمد رحیمی

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷ <http://www.chebayadkard.com>

س - خود را معرفی کنید.

ج - عبدالحسین فرزند غلامرضا شهرت محمد رحیمی، شغل پاسبان کارآموز آموزشگاه شهربانی، متولد ۱۳۰۸ شماره شناسنامه ۳۴۶۸ نفرش، عیال [و] اولاد ندارم، سواد دارم، اهل نفرش، ساکن قلعه مرغی جوادیه، کوچه پلنگی منزل شاکر اصغر، امضاء.

س - چند مدتی است که در شهربانی استخدام شده اید [؟]

ج - تقریباً شش ماه و ده روز است، امضاء.

س - مأموریت دیروز شما در کجا بود [؟]

ج - از آموزشگاه دیروز آمدیم به شهربانی، و افسر نگهبان گارد احتیاط دستور داد که برویم به مسجد سلطانی، در حدود ساعت هفت و نیم بود که رفتیم به مسجد سلطانی و بدستور رئیس کلانتری ۸ به خط ایستادیم، و از دالان ورود به صحن حیاط مسجد تا دم نمازخانه مسجد ایستادیم، ۳ ساعت ایستاده بودیم، در بین ساعت ده و یازده تیسار ریاست شهربانی وارد مسجد شدند و مختصر بعدش مراجعت کردند، و بعد از

رفتن رئیس شهربانی یکتفر جلو و چند نفر در پشت سر ایشان از دالان وارد صحن حیاط مسجد شدند، من که فراول دم دالان ایستاده بودم همان شخص منظور که تا آن موقع نمی شناختم کیست وارد صحن حیاط شدند. چند قدمی از دالان که دور شده و وارد حیاط شدند صدای تیری بلند شد و بنده برحسب وظیفه رفتم جلو و یک نفر را دیدم که هفت تیری از جیبش درآورد و اسلحه لخت دمش بود و می گفت قاتل را بگیرید، بنده همان شخص را از عقب سر گرفته و نگذاشتم تکان بخورد، و به کمک یک سرپاسبان هفت تیر را از دمش بیرون آوردم، و بفرموده تیمار دانشپور او را نگهداشتیم، و همانجا که این شخص را گرفته بودیم یک عدد جلد اسلحه نیز پیدا کردیم و او را به همین حالت تا درب ماشین آوردیم، و از آنجا تحویل چند نفر پاسبان دادیم ایشان را بردند به کلانتری ۸ و بنده به توی حیاط مسجد مراجعت کردم، و سپس باتفاق یک سرپاسبان رفتم به کلانتری ۸ و جلد اسلحه را به معاون رئیس کلانتری ۸ دادم، امضاء.

س - شما همان موقعی که به آقای نخست وزیر تیراندازی شد شخص ضارب را مشاهده نمودید یا خیر [؟]

ج - نخیر، بنده ضارب را ندیدم، تا آنجا که جلو که به بیشم چه خبر است، و دیدم این شخص اسلحه بیرون آورده او را گرفتم، امضاء.

س - اظهارات خود را تصدیق و امضاء می کنید [؟]

ج - بلی امضاء می کنم، امضاء.

مثن بازجویی از سرهنگ محسن اعتصام افسر اداره سرکلانتری*

نام بازجو: قهیمی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهریانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست آقای سرهنگ محسن اعتصام افسر اداره

سرکلانتری.

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

س - با استحضار از هویت سرکار راجع به قتل مرحوم آقای رزم آراء نخست وزیر
شاهدات و اقدامات خود را مشروحاً مرقوم نمائید.

ج - دیروز از طرف آقای آجودان اداره سرکلانتری ابلاغ شد که بنده به مسجد
شاه برای ختم بروم، بنده صبح اول وقت رفتم، ابتدا به جلو درب مسجد شاه رفته آنجا
ایستادم، بعد آقای سرهنگ خطیب شهیدی آمدند باتفاق به داخل مسجد رفتیم. آقای
سرهنگ مهاجر کلانتر بازار آنجا بودند خود را معرفی و در راهرو ورودی تجیر** و داخل تجیر
که جلوشبستان کشیده بودند ایستادیم، خود آقای کلانتر بازار هم حضور داشتند.

از ساعت ۹ صبح آقایان علما و اشخاص برای ختم می آمدند تا ساعت تقریباً ده
[و] خورده برد که آقای آیه الله بهبهانی آمدند، و بعد ختم خاتمه یافت. سوره الرحمن***
خواندند، و سپس واعظی به منبر رفت مشغول وعظ شد، قدری نگفتمت که اشخاصی

••• در اصل: لرحمان.

•• تجیر: چادر.

• صفحات ۳۵ و ۳۶ پرونده.

گفتند آقای نخست‌وزیر تشریف می‌آورند، ما مشغول انتظامات داخلی و درب تجیر شدیم. در همین اثناء صدای چهار پنج تیر آمد، فوراً از داخل تجیر به اتفاق آقایان افسران که در داخل تجیر بودند به داخل صحن آمدیم که گفتند آقای نخست‌وزیر را زدند و جمعیت بهم ریختند، و پاسبانها می‌دویدند به طرف راهی که به بازار می‌رود چند نفر را گرفته آوردند و گفتند با اسلحه آنها را گرفتند. جسد هم در نزدیکی درب ورودی صحن افتاده بود و چون جمعیت زیاد می‌شد ما مشغول انتظامات و متفرق کردن مردم شدیم، تیمسار دانشپور هم تشریف داشتند. ابتدا اشخاص دستگیر شده را بوسیله مأمورین فرستادند و سپس جسد را بوسیله پاسبانان از درب مسجد شاه خارج کردند و سپس بنده باتفاق آقای سرهنگ خطیب شهیدی مشغول انتظامات داخل و متفرق کردن جمعیت شدیم و سپس به جلو درب مسجد شاه و خیابان جلو بازار تا چندی از ظهر گذشته مشغول انتظامات بودیم، این بود مشاهدات بنده، امضاء.

س - شما قاتل را شخصاً دیدید که بطرف نخست‌وزیر تیراندازی کرد یا

خیر [؟]

ج - نخیر، بنده داخل تجیر بودم، صدای تیر آمد، نظر به اینکه خیلی شلوغ شد و من هم مشغول انتظامات بودم، شخصاً قاتل را ندیدم، ولی از دور دیدم که پاسبانها یک نفر را می‌برند و جلورفتش را هم ندیدم، امضاء.

س - شما اگر آن شخص که دستگیر شده بود به بیند می‌شناسید یا خیر [؟]

ج - نخیر برای اینکه جمعیت زیاد بود و از دور دیدم که می‌برند، امضاء.

متن بازجویی از سرگرد حسین نیکوکار افسر اداره سرکلانتری*

نام بازجو: قهیمی

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی گل کشور

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷

ص - با استحضار از هویت سرکار راجع به قتل مرحوم آقای رزم آراء نخست وزیر مشاهدات و اقدامات خود را مشروحاً مرقوم فرمائید.

ج - صبح دیروز آجودان اداره سرکلانتری به من ابلاغ نمود که شما بروید در مسجد شاه ختم است بتزد سرهنگ مهاجر بنده رفتم جلو تجیر که مقابل شبستان زده با معیت سرکار سرهنگ خطب شهیدی و سرهنگ ۲ اعتصام بودیم، تا اینکه آقای بهبهانی تشریف آوردند رفتند داخل چون سوره الرحمن خوانده شد، بعد آقای فلسفی به منبر رفتند مشغول موعظه بودند، بنده بمعیت سرکار سرهنگ اعتصام رئیس دائره کادر شهری در قسمت شرقی تجیر ایستاده بودم، یک نفر اطلاع داد که آقای رزم آراء آمدند، حرکت نمودم که مقابل درب ورودی تجیر نرسیده صدای چند تیر شلیک شنیده، فوری جلو آمده مشاهده شد یک نفر قد بلند و التر در دست دارد، پاسبانان او را احاطه، بلافاصله از قسمت شرقی مسجد که مأمورین پاسبان در آنجا تجمع داشتند، شخصی فرار [کرد]، مأمورین به تعقیب او می گفتند قاتل است، از درب شرقی مسجد او را دنبال [کردند]، بنده به بازار که رسیدم دیدم پاسبانان شخصی فراری [را] که از داخل مسجد فرار نموده دستگیر،